

اهرم چین مقابل برتری نظامی آمریکا

استفاده دولت ترامپ از تعرفه‌ها برای تشدید جنگ تجاری با چین، توجه جهانی را به خود جلب کرد و پکن را مجبور کرده تا اقدامات متقابلی انجام دهد. اسادر کنار تعرفه‌ها، پکن سلاح اقتصادی دیگری را در زرادخانه خود به کار گرفته که می‌تواند اثر بیشتری داشته باشد: توانایی او در کنترل عرضه جهانی مواد معدنی کمیاب. چین با محدود کردن دسترسی به مواد معدنی حیاتی، این پتانسیل را دارد تا آسیب جدی به صنعت دفاعی آمریکا وارد کند و جاه‌طلبی‌های گسترده‌تر دولت ترامپ برای صنعتی‌سازی مجدد را تضعیف می‌کند. در نهایت، این امر در رقابت درازمدت آمریکا با چین برای برتری نظامی و فناوری می‌تواند مزیت استراتژیک مهمی را در اختیار پکن قرار دهد و به پیشتازی این کشور در صنعت تولید اضافه‌کند.

به‌رغم درخواست‌های مکرر دونالد ترامپ از ششی‌جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین برای رسیدن به توافقی برای تنش‌زدایی جنگ تجاری خود، پکن وعده داده که تا آخر به مبارزه ادامه می‌دهد. چین در واکنش به تعرفه‌های آمریکا محدودیت‌هایی را روی صادرات ۷ ماده معدنی به‌همراه دیگر محصولات شامل آهنرباهای دائمی وضع کرده است.

چین بیشترین مواد معدنی کمیاب جهان را تولید می‌کند؛ گروهی از ۱۷ عنصر که برای تکنولوژی مدرن، از آهنرباها گرفته تا لیزرها از نمایشگرهای ال‌سی‌دی، مهم‌اند. پکن کنترل تقریباً ۷۰ درصد از استخراج مواد معدنی کمیاب و ۹۰ درصد از فرآوری مواد معدنی کمیاب در جهان را برعهده دارد. در عوض، با اینکه آمریکا هفتمین دارنده ذخایر بزرگ دومین تولیدکننده بزرگ جهان است، اما تولیدات کمتری نسبت به چین دارد و برای واردات این منابع به پکن وابسته است. واشنگتن مواد معدنی مهم را از تعرفه‌های متقابل جهانی خود خارج کرده که نشان‌دهنده اهمیت این منابع برای آمریکاست.

این امر به چین دست بالاتری را بر سر کالاهای ورودی به زنجیره تامین می‌دهد که برای برتری آمریکا امری مهم تلقی می‌شود؛ از نیمه‌های‌ها گرفته تا هواپیماها. برای مثال، دیسپروزیم برای تولید موتورهای برقی نسوز که در جت‌های جنگی اف-۳۵ «نسل پنجم» نیروی هوایی آمریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد مورد نیاز است و از آن در ساخت ربات‌ها، پهداها، خودروهای برقی و صفحه نمایش لمسی استفاده می‌شود. مثال مهم دیگر ایتیریم است که برای موتور جت، لیزرهای چایی و رادارهای فرکانس بالا مورد استفاده قرار می‌گیرد. هر دو در میان هفت ماده معدنی کمیابی قرار دارند که دسترسی به آنها از سوی پکن محدود شده است.

چین از نقش مرکزی خود در زنجیره تامین بهره می‌برد که آمریکا تلاش می‌کرد پکن را از آن بیرون کند؛ به‌ویژه در مورد نیمه‌های‌ها. این اقدام پیامی را دارد: در حالی که آمریکا ممکن است تلاش کند تا دسترسی چین را از پیشرفته‌ترین تراشه‌ها و دیگر فناوری‌های پیشرفته قطع کند، چین می‌تواند یک قدم فراتر رود و جریان زنجیره تامین را قطع کند.

صادرکنندگان مواد معدنی کمیاب در چین هم‌اکنون گزارش داده‌اند که برخی از صادرات خود را قطع کرده‌اند چون منتظر گرفتن مجوزهای خود از وزارت بازرگانی چین هستند؛ سیستمی که به پکن این توانایی را می‌دهد تا صادرات مواد معدنی را در دوران جنگ تجاری ادامه‌دار قانون‌مند کند.

در درازمدت، آمریکا می‌تواند عملیات استخراج و فرآوری خود را راه‌اندازی کند اما این موضوع زمان‌بر است و هزینه اقتصادی و زیست‌محیطی بالایی دارد. این موضوع به‌طور مشابه می‌تواند در مورد کشورهای دیگری که آمریکا به دنبال شراکت با آنهاست، صدق کند.

محدودیت‌ها بر مواد معدنی می‌تواند جاه‌طلبی‌های گسترده دولت ترامپ مبنی بر برتری آمریکا به چین را تضعیف کند. این موضوع شامل بازگشت کارخانجات تولیدی به آمریکا از طریق برنامه گسترده صنعتی‌سازی مجدد، تعهد به رهبری جهانی در فناوری‌های نوظهور مانند هوش مصنوعی و استراتژی برای بازآرندگی چین در مقابل تایوان از طریق قدرت نظامی بزرگ و منطقه‌ای که با بودجه دفاعی یک تریلیونی حمایت می‌شود. اگر آمریکا می‌خواهد در دهه‌های آینده از نظر نظامی مقابل چین بایستد، صنعتی‌سازی مجدد و پیشرو بودن در فناوری‌های نوظهور امری ضروری خواهد بود. آمریکا در برخی زمینه‌های رقابتی دفاعی و فناوری‌های نوظهور از چین عقب است. در برخی موارد مثل فناوری موشک‌های پرسونیک چین هم‌اکنون پیشرفته‌تر است. در موارد دیگر محدودیت دسترسی به مواد معدنی می‌تواند حیاتی باشد.



یاسمن طاهریان

خبرنگار گروه بین‌الملل

اتلاف ترانس‌آتلانتیک امروز در نقطه عطف قرار گرفته و آمریکا سیگنال‌هایی از تغییر عمیق در تعهدات امنیتی سنتی خود نشان می‌دهد. هم‌دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا که از ژانویه امسال روی کار آمد و هم چندین نفر از اعضای دولت‌اش همواره تأکید می‌کنند که اروپا باید مسئولیت اصلی حفاظت از امنیت خود را برعهده بگیرد. ترامپ اعلام کرده که از برنامه‌های تمرین‌های نظامی آتی در اروپا خارج می‌شود و هشدار داده که ایالات متحده ممکن است از متحدان ناتو که نتوانند به هدف اختصاص ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی به بودجه دفاعی برسند، محافظت نکند. ترامپ برای هشدار بیشتر به رهبران اروپا، دورنمای الحاق مناطق متعلق به متحدان خود، گرینلند و کانادا را مطرح کرده و از رد ایده استفاده از زور برای رسیدن به این اهداف امتناع کرده است. آنچه به اضطراب اروپایی‌ها اضافه می‌کند، شیوه دولت ترامپ در مدیریت جنگ اوکراین و به‌ویژه ایجاد روابط حسنه با روسیه با حذف متحدان اروپایی از مذاکرات صلح و فشار بر کی‌یف برای ورود به این مذاکرات با تعلیق موقت کمک‌های نظامی و اشتراک‌گذاری اطلاعات است.

این موارد فشار را بر اروپا افزایش داده تا مسئولیت بزرگتری را برای برقراری امنیت خود برعهده بگیرد و انکای خود بر توسعه، تولید و تهیه تجهیزات دفاعی را افزایش دهد تا برای آینده‌ای آماده شود که در آن تعهد واشنگتن به امنیت امری بدیهی تصور نشود و مسئولیت بازآرندگی روسیه و دیگر کشورهای متخاصم به‌طور فزاینده‌ای روی شانه‌های خود اروپایی‌ها باشد. سال‌ها طول می‌کشد تا رویکرد استراتژیک آمریکا در قبال اروپا کاملاً اجرایی شود. در عین حال هماهنگی میان کشورهای ترانس‌آتلانتیک هم کاملاً از بین نخواهد رفت چون واشنگتن منافع اختصاصی خود را در اروپایی با ثبات جست‌وجو می‌کند و روابط دفاعی-صنعتی در این قاره را حفظ خواهد کرد. با این حال، خطر فزاینده انشعاب استراتژیک از واشنگتن بر فورتی تأکید می‌کند که اروپا باید از مسئله دفاعی خود مقابل شک و تردیدها در اولویت‌های متغیر آمریکایی‌ها محافظت کند؛ فارغ از اینکه ترامپ چقدر واقعاً می‌خواهد تهدیدهایش را عملی کند و اینکه تلاش‌هایش دوام بیشتری از دوره ۴ ساله او خواهند آورد یا نه.

▼ اختصاص منابع کارآمد

اروپا برای توسعه اهداف استراتژیک خود علاوه بر افزایش بودجه دفاعی باید با چالش‌های ساختاری عمیق‌تری روبه‌رو شود. چالش واقعی تضمین افزایش بودجه به‌معنای اختصاص منابع موثر برای پر کردن خلأها در توانایی‌های مهم و تقویت آمادگی‌های نظامی خواهد بود. اروپا نیاز دارد تا پایگاه صنایع دفاعی رقابتی و متکی به خود را توسعه دهد. نیاز دارد تا استراتژی‌های توسعه و متکی به‌خود را برای احیای هماهنگ انبارهای تسلیحاتی، کاهش ناکارآمدی، توسعه فناوری‌های نسل آینده، ملیه بر تنگنای لجستیک، ناترازی‌های نظارتی و کمبود زیرساخت‌ها را که همواره پویایی نظامی را تضعیف می‌کنند، تعریف کند و زیرساخت‌های فرماندهی و کنترل را تقویت کند تا امکان اجرای عملیات‌های بزرگ بدون رهبری آمریکا فراهم شود. مهم‌تر از همه، کشورهای اروپایی باید مجموعه‌ای از اولویت‌های استراتژیک و تهدیدهای مشهود را تعریف و بر سر آنها توافق کنند که فقدان این اقدام مدت‌هاست مانع از شکل‌گیری سیاست خارجی و امنیتی همسو و یکپارچه اروپایی شده است.

این گذار، اثرات نظامی، اقتصادی و اجتماعی عمیقی خواهد داشت که می‌تواند چشم‌انداز امنیتی اروپا را به‌شدت تغییر دهد: امری که حتی فراتر از مرزهای اروپا طنین‌انداز خواهد شد. اما در عین حال این قاره با محدودیت‌های قابل‌توجه ساختاری، مالی و سیاسی روبه‌رو خواهد شد؛ به‌این معنی که یک تغییر بنیادی در تقسیم بار میان اتحادیه اروپا و آمریکا سال‌ها طول خواهد کشید و ناتو احتمالاً حالا حالاها پشتیبان ساختار امنیتی اروپا باقی خواهد ماند.

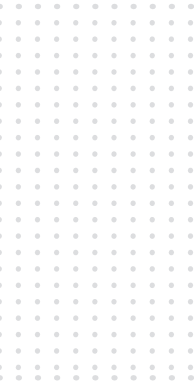
▼ سیر تکاملی ناتو و همکاری امنیتی

ترانس‌آتلانتیک

ناتو برای بیش از هفت دهه سنگ‌بنای ساختار امنیتی اروپا بوده است. این سازمان بحران‌های وجودی متناوب و تنش‌های مکرر ترانس‌آتلانتیک را از سر گذراند، از جنگ سرد مقابل توسعه‌گرایی شوروی عبور کرد و وارد ائتلاف غیرمتمرکز فزاینده‌ای شد که با تهدیدهای جهانی متزلزل و افول رهبری آمریکا دست‌وپنجه‌نرم می‌کرد.

بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم که شوروی اکثر اروپای مرکزی و اروپای شرقی را اشغال کرده بود، با خروج آمریکا از انزوآگرایی سنتی برای جلوگیری از نفوذ بیشتر شوروی به اروپای غربی، ایده تشکیل ائتلاف ترانس‌آتلانتیک در دکتین استراتژیک دوران ریاست‌جمهوری هری اس ترومن (از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳) متبلور شد. تأسیس ناتو در سال ۱۹۴۹، همکاری امنیتی ترانس‌آتلانتیک را به‌عنوان قطبی از نظام دفاعی کشورهای غربی نهاده‌ی کرد؛ ائتلافی که همواره فراتر از ۱۲ عضو آن رفته و در دهه‌های بعد به‌دنبال هدف جدیدی گشته است.

در طول جنگ سرد، وظایف اصلی ناتو سه برابر شد: جلوگیری



هر گونه تلاش جدی برای دور کردن مسکو از پکن احتمالاً نیازمند هماهنگی با اروپاست.

مزیت‌های اقتصادی که آمریکا به‌تنهایی می‌تواند فراتر از تعلیق تحریم‌ها به روسیه پیشنهاد کند، محدود است و روابط تجاری و سرمایه‌گذاری آمریکا و روسیه همچنان نامحتمل باقی می‌ماند

که هر دو به دلیل نمود محدود اقتصاد روسیه برای بازارها و سرمایه‌گذاران آمریکایی است و هم به دلیل فاصله جغرافیایی زیاد میان دو کشور

از گسترش نفوذ شوروی، پیش‌گیری از ظهور مجدد نظامی‌گری ملی‌گرایانه در اروپا و (به‌ویژه از منظر اروپایی‌ها) یکپارچگی سیاسی در اروپا از طریق همکاری نظامی و استراتژیک. این چارچوب دهه‌ها تضمین‌کننده ثبات، تعامل پایدار با آمریکا و محیطی بود که به اروپا این توانایی را داد تا یکپارچگی اقتصادی را در اولویت قرار دهد و در نهایت در سال ۱۹۹۳ منجر به تشکیل اتحادیه اروپا شد. به‌رغم شکاف‌ها و بحران‌های دوره‌ای در داخل این سازمان، مثل خروج فرانسه از فرماندهی یکپارچه نظامی در سال ۱۹۶۶، این ائتلاف هیچ‌وقت دچار فروپاشی نشد.

اما با سقوط اتحادیه جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، ناتو مجبور شد هویت خود را بدون دشمن اصلی‌اش بازتعریف کند و در نتیجه درجه‌ای را برای توسعه به‌سمت شرق، به‌عنوان راهی برای یکپارچگی کشورهای تازه استقلال‌یافته اروپای مرکزی و اروپای شرقی به بلوک غرب، باز کرد. این مسیر در سال ۱۹۹۹ به عضویت لهستان، مجارستان و جمهوری چک در ناتو ختم شد و پس از آن در سال‌های ۲۰۰۰ الحاق کشورهای بالتیک و چندین کشور بالکان را در پی داشت.

به‌رغم تلاش‌ها برای ایجاد چارچوب‌های امنیتی پان‌اروپایی جایگزین، مثل OSCE و جاسازی یک مولفه امنیتی در داخل اتحادیه اروپا، در سال ۲۰۰۹ زمانی که ماده دفاعی مشترک معرفی شد ناتو به‌عنوان پشتوانه ساختار امنیتی اروپا باقی ماند. در این میان، دامنه عملیاتی ائتلاف به امنیت جهانی و مبارزه با تروریسم گسترش پیدا کرد که از نمونه‌های آن می‌توان به مداخله در کوزوو (۱۹۹۹)، افغانستان (۲۰۰۱) و لیبی (۲۰۱۱) اشاره کرد. این دوران نمایانگر چالش‌های استراتژیک و عملیاتی بود که بحث و جدل دربار اهداف وجودی ناتو را افزایش داد و واشنگتن نیز وابستگی بیش از حد اروپا به قدرت نظامی آمریکا را زیر سؤال برد. تا اواخر سال‌های ۲۰۰۰، حمله روسیه به گرجستان (در سال ۲۰۰۸) و بعدها به اوکراین (اولین بار در سال ۲۰۱۴ و سپس در سال ۲۰۲۲) دفاع جمعی مقابل روسیه به‌عنوان عملیات اصلی ناتو دوباره مورد تأیید قرار گرفت. این ائتلاف تمرکز مجدد خود را

دیوار کو

همکاری ترانس‌آتلانتیک همچنان شاخه مهمی از قدرت

روی اعزام نیروهای چرخشی در شمال و شرق اروپا گذاشت. در این میان، بحث و جدل‌هایی بر سر استقلال استراتژیک داخلی اروپایی‌ها دوباره مومنتوم خود را پیدا کرد؛ این بار با ابتکارهایی به‌رهبری اتحادیه اروپا در مسائلی مانند سیاست خارجی و سیاست امنیتی مشترک و همکاری‌های ساختار یافته دائمی، با هدف پایه‌ریزی برای نقش بزرگ‌تر اروپا در داخل چارچوب ناتو (که اغلب به آن قطب اروپایی ناتو گفته می‌شود). اما تنش‌های داخلی فروکش نکردند و در عوض در دور اول ریاست‌جمهوری ترامپ (از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱) اوج گرفتند؛ در آن زمان کاخ سفید ارزش‌های ناتو را زیر سؤال برد و با صراحت بیشتر تقاضای تقسیم بار مسئولیت بزرگتری را داشت که باعث شد در سال ۲۰۱۹ امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه وضعیت این ائتلاف را به «مرگ مغزی» تشبیه کند. اما با این حال، باوجود جهش دوباره اصطکاک‌های ترانس‌آتلانتیک، ناتو با الحاق سوئد و فنلاند در سال ۲۰۲۳ ثابت کرده که به‌طور قابل‌توجهی انعطاف‌پذیر است که بر وابستگی ماندگار اروپا به ناتو به‌عنوان پشتوانه امنیتی خود تأکید می‌کند و جان تازه‌ای به این ائتلاف می‌بخشد. تا اینکه دوباره دونالد ترامپ در نوامبر ۲۰۲۴ در انتخابات ریاست‌جمهوری پیروز شد.

▼ دیدگاه آمریکا

از زمان پایان جنگ جهانی دوم، منافع استراتژیک آمریکا در اروپا با دو اولویت فراگیر هدایت شده است: جلوگیری از هر قدرت واحد برای تسلط بر قاره و حفظ ساختار امنیتی که منافع اقتصادی و نظامی آمریکا را تضمین می‌کند. ناتو ماشین اصلی توسعه این اهداف بوده است.

در دوران جنگ سرد، نگرانی‌های امنیتی آمریکا در اروپا عمدتاً با تهدید باورپذیر پیشروی‌های نظامی شوروی شکل گرفت که چالش مستقیمی را برای رهبری جهانی آمریکا و در نتیجه امنیت ملی در سطح گسترده‌تر ایجاد می‌کرد. در ابتدا در اقدامی موقت، به‌منظور حمایت از کشورهای اروپایی در شرایطی که مشغول بازسازی قابلیت‌های نظامی خود بودند، سربازان آمریکایی در اروپا مستقر

